

مساله جانشینی و نهج البلاغه

بررسی اندیشه نص

مریم زمانی *

چکیده

نوشتار حاضر در پی آن است تا پاره‌ای از آموزه‌های بنیادی تفکر امامیه را در آراء و اندیشه‌های امام علی (ع) بر پایه نهج البلاغه واکاوی نماید. از این‌رو در تلاش است مفهوم نص امام (ع) را در چارچوب مفهومی تشیع امامی مورد بررسی قرار دهد و این سؤال پاسخ گوید که در نگاه نخستین امام شیعیان، چه قرائتی از این مفهوم اصیل تشیع امامی مطرح است؟ گزاره‌های مختلفی در نهج البلاغه نشان می‌دهند که نباید تفاوت آشکاری با آنچه که درباره نص امام به‌واسطه ائمه پسین مطرح شده داشته باشد. بررسی این انگاره‌ها، این معنا را روشن می‌کند که در نگاه حضرت علی (ع) نص الهی، امری ضروری و مورد نیاز برای امام در منصب امامت است.

کلیدواژگان: تشیع امامیه، امام علی، نهج البلاغه، جانشینی، نص امام

* سطح دو حوزه علمیه آیت‌الله ایروانی قم، کارشناس ارشد نهج البلاغه؛ maryamzamani۶۳۰۰@gmail.com

مقدمه

امامت محوری‌ترین جایگاه را در منظومه اعتقادی شیعه امامی داراست که به خاطر بنیادهای معرفتی آن همواره از شأنیت پژوهش و بررسی والایی برخوردار است. در این میان مفهوم نص از مباحث اصلی امامت به‌شمار می‌رود، از این‌رو نوشتار حاضر این بحث را در نهج البلاغه مورد بررسی قرار داده و به این مسئله پرداخته که در نهج البلاغه درباره وصیت و وراثت ولایت و خلافت اهل بیت پیامبر (ص) و امام علی (ع) چه مباحثی مطرح شده است. این مباحث آشکارا ناظر به آموزه‌های اعتقادی امامیه در حوزه نص است. در واقع این نوشتار در پی آن است که بر پایه گزاره‌های موجود در نهج البلاغه و منسوب به امام علی (ع) به بررسی مسئله جانشینی امام در این متن گهربار بپردازد و امامت شیعه را از زبان نخستین امام شیعیان مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. تفکر امامیه از همان نخست، با رهبری ائمه معصومین (ع)، مراحل تکون و نه تطور خود را طی کرده است. از این‌رو به نظر می‌رسد چنین پژوهش‌هایی با توجه به هجمه مخالفین تشیع و همچنین تثبیت درستی تعالیم شیعی با نگاه درون مذهبی، امری است که ضرورت آن آشکار می‌نماید.

معنا و مفهوم «نص»

«نص» در لغت به معنای چیزی است که اظهار و آشکار شود (ابن منظور، 1408: ق: 7/ 97). نص آن دلالتی است که هیچ احتمالی در آن راه ندارد و لفظی است که معنایی به صورت قطعی از آن فهمیده می‌شود (ملکی اصفهانی، 1381: 2/ 194). به عبارت دیگر، کلامی که صریح در مطلوب است و یک درصد هم احتمال خلاف نمی‌دهد و دلالتش بر مراد مقصود متکلم، یقین و صد در صد است (قلی‌زاده، 1379: 196). در تعریف دیگری آمده است که نص عبارت است از گفتار صریح خداوند (قرآن مجید) و سخنان روشن پیامبر (ص) که توسط راویان اخبار و احادیث به ما رسیده و محدثان بزرگ اسلامی - اعم از شیعه و سنی - در منابع معتبر خود آورده‌اند (شرف‌الدین، 1385: 9).

از جمله بیانات حضرت (ع) که به تعبیر شارحان، به امامت الهی اهل بیت (ع) صراحت دارد، خطبه زیر است:

«لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَدْبًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»؛ کسی را با خاندان رسالت نمی‌توان مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر (ص)، اساس دین و ستون‌های یقین است؛ شتاب‌کننده باید به آنها برگردد و عقب مانده به آنان بپیوندد، زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر (ص) درباره خلافت مسلمین و میراث رسالت به آنها تعلق دارد. هم اکنون که (خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد (نهج البلاغه، خطبه 2).

بنابراین، یکی از بهترین نصوص در نهج البلاغه که در آن به وصیت و وراثت ولایت و خلافت در اهل بیت پیامبر (ص) اشاره شده، همین خطبه است. با عبارت «وَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ» یعنی ویژگی‌های حکومت و ولایت از آنها و وصیت و وراثت رسول خدا (ص) در میان آنهاست و تقدم «فیهم» که خبر است برای «الوصیة و الوراثة» که مبتدا است، در این جمله نشان‌دهنده انحصار ویژگی امامت و خلافت در خاندان اهل بیت (ع) می‌باشد.

دلیل دوم درباره اختصاص و انحصار حق ولایت در خاندان اهل بیت پیامبر (ص)، جمله «هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ» است که در ابتدای خطبه آمده است؛ زیرا تنها آنان هستند که به اسلام ناب محمدی اشراف دارند و آن را خالی از هر گونه افراط و تفریط و شائبه تحریف بر خلق خدا عرضه می‌دارند.

دلیل سوم در این خصوص، عبارت «إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَقَلَّ إِلَى مُتَّقَلِهِ» است که با توجه به معنای وصیت و وراثت، به خوبی روشن می‌شود که منظور از «حق» در اینجا حق خلافت و ولایت است که اهل بیت (ع) در مورد آن از همه شایسته‌ترند و در واقع خلافت و ولایت قبایی بوده که تنها به قامت ایشان راست می‌آمده است (مکارم شیرازی، 1386: 311/1).

«نص» در صدر اسلام و نهج البلاغه

از همان صدر اسلام برخی به‌عنوان شیعه علی معتقد بودند علی (ع) نه فقط بر همه صحابه به‌خاطر مجاهدت‌ها و فضیلت‌های بی‌شمار به جانشینی پیامبر (ص) سزاوارتر است، بلکه شخص پیامبر (ص) او را برای این مقام برگزیده است؛ از این رو معتقد بودند اساساً امامت و جانشینی حضرت علی (ع) اعطایی از جانب رسول (ص) بوده است و با عنوان «وصی» از ایشان یاد می‌کردند و حقانیت امامت امیرالمؤمنین (ع) را در وصایت او از رسول خدا (ص) دانستند (امیرخانی، 1392: 34-9). برخی از نمونه‌های تاریخی نقل شده در این خصوص به قرار زیر است:

یعقوبی نقل می‌کند: ابوذر در زمان خلافت عثمان بر درب مسجد ایستاده بود و خطبه‌ای خواند و گفت: «... و محمدٌ وارثُ علمِ آدم و ما فَضَّلَ به النبیون، و علی بنُ ابی طالبٍ وصیِّ محمدٍ و وارثُ علمه، أيتها الأمة المتحيرة بعد نبیها! أما لو قَدَّمْتُم من قَدَّمَ الله و أخرتم من أخر الله و أقررتُم الولاية و الوراثة فی أهل بیت نبیکم»؛ محمد (ص) وارث علم آدم و همه فضایل انبیاء است و علی (ع) وصی و وارث محمد (ص). ای امتی که بعد از پیامبر (ص) متحیر شده‌اید! آیا آن کسی را که خدا مقدم کرده مقدم نمی‌کنید و آن کسی را که خدا مؤخر کرده مؤخر نمی‌کنید و اقرار به ولایت و وراثت اهل بیت پیامبر (ص) نمی‌کنید؟! (یعقوبی، بی تا: 12/171؛ عسکری، 1426ق: 426/1 - 460).

مالک اشتر نیز هنگامی که مردم با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَاثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ...»؛ ای مردم! علی (ع) وصی اوصیا و وارث علم انبیاست (همان، 178 / 2).

محمدبن ابی بکر در نامه‌ای خطاب به معاویه نگاشته است: «... يَا لَكَ الْوَيْلُ! تَعْدِلُ نَفْسَكَ بَعِيًّا وَ هُوَ وَاثُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ وَصِيَّه...»؛ ای وای بر تو! خودت را هم جایگاه با علی (ع) و وارث پیامبر (ص) و وصیش می‌پنداری؟! (مسعودی، بی تا: 11 / 3).

علاوه بر این نقل‌ها، شواهد متعدد دیگری وجود دارد که حکایت از آن می‌کند که خود امام (ع) در مورد منصوب بودن امامتش از سوی پیامبر (ص) تأکید داشته است. در ادامه به چند مورد از این بیانات به اجمال اشاره می‌گردد:

1. بیانی که از امیر مؤمنان رابطه نزدیک آن حضرت (ع) با پیامبر اکرم (ص) و امتیاز خاص و منحصر به فرد آن حضرت (ع) را نشان می‌دهد در یکی از خطبه‌های طولانی ایشان چنین آمده است:

«وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَ ضَعْفِي فِي حِجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَدِّ وَ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْتَفِنِي إِلَى فِرَاشِهِ وَ يُمَسِّئِي جَسَدَهُ، وَ يُشِمُّنِي عَرْفَهُ وَ كَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقِمُنِيهِ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَ لَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ، وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ آثَرُ أُمَّهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءِ، فَارَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي، وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ، غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَدِيجَةَ، وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرَّسَالَةَ وَ أَسْمُ رِيحِ النَّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقُلْتُ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الرَّتَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَنْكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ؛ ای مردم شما موقعیت و منزلت مرا نسبت به رسول خدا می‌دانید، که تا چه اندازه رحم نزدیک آن حضرت (ص) بودم، و دارای محل و منزلتی مخصوص بودم. من کودکی صغیر بودم که رسول خدا (ص) مرا در دامان خود می‌نشاند، و به سینه خود می‌چسباند و مرا در فراش خود به آغوش می‌گرفت، بدن خود را به من می‌چسباند و بوی پاکیزه و لطیف خود را به من می‌بویانید و چه بسا غذا را می‌جوید و سپس از آن به من لقمه می‌داد و در تمام این مدت از من حتی یک دروغ در گفتارم و یک خطا و گناهی در کردارم نیافت. و از روزی که آن حضرت (ص) را از شیر بازگرفتند، خداوند بزرگترین ملکی از فرشتگان خود را با او ملازم نمود که طریق اخلاق پسندیده و صفات عالیه انسانی و امور محسنه خلق‌های عالم را در شب و روز به او بیاموزد. و اما من پیوسته مانند بچه شتری که از هر طرف به‌دنبال مادرش می‌دود، دائماً به‌دنبال ایشان حرکت می‌کردم و از او پیروی می‌نمودم و آن حضرت (ص) هر روز برای من از اخلاق حمیده خود نشانه‌ای را ظاهر می‌نمود و مرا به پیروی و متابعت از آن اخلاق امر می‌فرمود. عادت آن حضرت (ص) چنان بود که در هر سال در کوه حراء مجاورت می‌نمود، فقط من او را می‌دیدم و کسی دیگر غیر از من ایشان را نمی‌دید، و در تمام جهان اسلام در آن روز خانه‌ای نبود که در آن مسلمانی باشد غیر از رسول خدا و خدیجه و من سومی آنها بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم و حقاً می‌گویم که ناله شیطان را در حین نزول وحی بر رسول خدا (ص) شنیدم، عرض کردم: ای پیغمبر خدا! این چه ناله‌ای است؟ فرمود: این شیطان است از اینکه بنی آدم او را عبادت کنند مأیوس شده، تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم، مگر آنکه تو پیغمبر نیستی و لکن تو وزیر منی و بر خیرخواهی بود (نهج البلاغه، خطبه 192).

خداوند متعال مقام ویژه و ممتازی را بنا به درخواست حضرت موسی (ع) به هارون عطا فرمود؛ هارونی که از خاندان حضرت موسی (ع) بود و پیوندی روحانی و جسمانی با او داشت. نسبت هارون با موسی (ع) مطابق حدیث منزلت همانند نسبت و ارتباط علی (ع) با پیامبر اسلام (ص) بود؛ چنانکه علی (ع) وزیر و معاون پیامبر (ص) بود و می‌توانست از بار سنگین رسالت بر دوش پیامبر اکرم (ص) بکاهد و یار و مددکار ایشان باشد و توان پذیرش خلافت و جانیشینی رسالت داشت و با وجود او مقصد و مرام نبوت مسیر خود را به سهولت ادامه می‌داد.

2. در خطبه 67 نهج البلاغه آمده است وقتی که عده‌ای به نزد حضرت (ع) آمدند و ماجرای سقیفه را نقل کردند ایشان فرمود: «مَا قَالَتِ الْاَنْصَارُ؟ قَالُوا: قَالَتْ: مَنَا اَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ اَمِيرٌ»؛ انصار گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری. سپس فرمود: «فَهَلَّا اَحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِاَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صلى الله عليه وآله) وَصَّى بِاَنْ يُحْسَنَ اِلَىٰ مُحْسِنِهِمْ وَ يُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ؟ قَالُوا اَحْتَجَجْتَ بِاَنَّهَا شَجْرَةُ الرَّسُوْلِ، فَقَالَ اَحْتَجُّوْا بِالشَّجْرَةِ وَ اَضَاعُوْا الثَّمْرَةَ»؛ چرا با آنها به این سخن رسول خدا (ص) استدلال نکردید که آن حضرت (ص) درباره انصار سفارش فرمود: با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید. اگر زمامداری و حکومت در آنان بود، سفارش کردن درباره آنها معنایی نداشت. آنها به درخت رسالت استدلال کردند، اما میوه‌اش را ضایع ساختند. چرا بر آنها احتجاج نکردید به اینکه رسول خدا وصیت کرد به اینکه به محسن شما احسان بشود و از گناهکار شما بگذرد. عرض کردند این چه حجتی است بر علیه انصار؟ حضرت (ع) فرمود: اگر قرار بود امامت در انصار باشد، پیغمبر (ص) به آنها سفارش نمی‌کرد کسانی که امام هستند و حکومت دارند و ... معلوم است آنها حق حکومتی ندارند. سپس فرمود: قریش چه گفتند؟ گفتند ما شجره رسول (ص) هستیم. آنها به شجره تمسک کردند، اما میوه شجره که امامت ما باشد را ضایع کردند.

3. یکی از بهترین نصوص نهج البلاغه که در آن به وصیت و وراثت ولایت و خلافت در اهل بیت پیامبر (ص) اشاره شده، خطبه 2 است؛ با عبارت «وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ». با استناد به شواهد متعدد بر جای مانده، این مطلب به دست می آید که لقب «وصی» برای امیرالمؤمنین (ع) چنان مشهور بوده است که این نکته حتی در کتب لغت نیز آمده است؛ چنانکه در برخی از کتب لغت، ذیل ماده (و ص ی) به این نکته اشاره شده که واژه «وصی» لقب علی بن ابی طالب (ع) بوده است (ابن منظور، 1408ق: 321/15). مبرد در الکامل شواهد متعددی از شعرای مطرح عرب همچون کمیت، ابوالأسود دوئلی و حمیری ذکر کرده، مبنی بر اینکه لقب آن حضرت (ع) «وصی» بوده است (مبرد، 1427ق: 240/1).

امامت عامه و ادله ضرورت نص

جایگاه امامت در باور شیعی، امتداد جایگاه نبوت است؛ چنانکه امامت نیز بسان نبوت اولاً و بالذات رابطه «خدا با انسان» است، نه رابطه «انسان با خدا». در این باور جایگاه امامت هم‌رتبه و هم‌سنگ جایگاه نبوت است و حتی به تصریح برخی از علمای شیعی، مقام امامت برتر از مقام نبوت است (نراقی، 1369: 130؛ آملی، 1368: 386). از این رو، تعیین و نصب امام فعلی است که مربوط به خداوند متعال است و مردم در این تعیین هیچ جایگاهی ندارند. این ادعای شیعیان که تنها طریق انحصاری تعیین امام تنصیص است، نیازمند اقامه دلایل کلامی است.

اثبات لزوم نص در زبان علمی شیعیان با ادله عقلی و نیز با استناد به نصوص شرعی (قرآن و روایات نبوی) همراه است و ایشان برای اثبات لزوم نص به روایات ائمه (ع) استناد نکرده‌اند تا ایراد منطقی دور پدید آید. استدلال متکلمان شیعه در باب امامت عامه و اینکه امامت تنها از طریق نص ثابت می‌شود و طرق دیگر باطل و مردود است، از قرار ذیل می‌باشد:

1- پوشیده بودن عصمت

بر اساس قاعده لطف، تعیین و نصب امام بر خداوند متعال واجب است و بر اساس همان قاعده، شرط «عصمت» برای امام ضروری است. از این رو طریق تعیین امام نیز بر همین اساس، نصب الهی و نص نبوی می‌باشد؛ زیرا تشخیص عصمت برای غیرمعصوم امکان ندارد، به جهت آنکه عصمت - برخلاف عدالت - یک امر باطنی و پوشیده و مخفی است و تشخیص آن برای غیرمعصوم ناممکن است؛ چراکه افراد غیرمعصوم بر اسرار مطلع نیستند و کسی که بر بواطن افراد واقف نباشد نمی‌تواند فردی را که فاقد هرگونه لغزش و معصیتی است و بلکه اتصاف معصیت بر او ممتنع است از غیر آن تمیز دهد و او را به عنوان امام منصوب نماید، در نتیجه حق تعالی باید شخص معصوم را تعیین نموده و به وسیله نبی یا امام معصوم قبلی وی مشخص سازد (طوسی، 1405ق: 430).

در این خصوص می‌توان به فرمایش امیر المؤمنین (ع) در بیان عصمت خویش استشهاد نمود که می‌فرماید: من برتر نیستم از اینکه خطا کنم و از آن در کار خویش ایمن نمی‌باشم مگر آنکه خداوند از نفس من کفایت کند آنچه را که او نسبت به آن از من مالک‌تر و تواناتر است (نهج البلاغه، خطبه 216).

همچنین حضرت (ع) در خطبه 169 می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ. وَإِنَّ الْمُبْتَدِعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا. وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهَةٍ بِهَا»؛ همانا خداوند پیامبر (ص) را همراه با کتابی فرستاد و قوانین استواری را بیان کرد. تنها کسانی هلاک می‌شوند که از این راه منحرف گردند و آنها کسانی هستند که از بدعت‌ها پیروی می‌کنند. تنها خداوند است که از طریق حکومتی دینی انسان را از این راه پر خطر حفظ می‌کند. از این‌روست که زمام امور را بدون نفاق یا کراهتی به دست امامی بسپارید که از سوی اوست.

از نظر متکلمان امامی، نص باید جلی باشد و به صفات کفایت نمی‌کند؛ چنانکه فرموده باشد هر کس این صفات را داشت، معصوم است و انتخاب او برای امامت صحیح است؛ زیرا بیان چنین نصوصی فقط در امور مربوط به ظاهر که تشخیص آن برای عموم ممکن است کفایت می‌کند؛ مانند انتخاب شخص عادل برای قضاوت که با اوصاف یاد شده انجام می‌پذیرد، اما در مورد عصمت که امری خفی و مربوط به باطن است، کافی نیست (طوسی، 1399: 314 و 315).

2- مخفی بودن افضلیت

از دیگر دلایل اثبات ضرورت نص این است که امام باید از دیگران افضل باشد؛ زیرا امامت مفضول قبیح است. قلمرو افضلیت در همه زمینه‌ها مد نظر است؛ اعم از علم، سیاست، شجاعت و ... خداوند باید فردی را به‌عنوان امام و پیشوای مردم نصب کند که آنان را از کارهای زشت و ناپسند و گرایش به منکرات و بدی‌ها بازداشته و به فضایل و نیکی‌ها و در نهایت کمال سوق دهد. قطعاً چنین فردی باید از قوه قدسیه الهی و از امتیازات ویژه‌ای برخوردار باشد و در حد‌اعلای فضایل روحی و معنوی باشد. از این‌روست که می‌گوییم امامت موهبت خاص الهی است که فقط با اعطای خداوند حاصل می‌شود و با اعطا و انشای دیگران پدید نمی‌آید و اصلاً مردم قادر نیستند او را با همه آن فضایل و منزلت معنوی کشف نموده و به‌عنوان امام برگزینند. از آنجا که تشخیص افضل در همه موارد امری مشکل یا ناممکن است، ناچار باید از سوی پروردگار و به‌وسیله معصوم تنصیب گردد.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه 144 نهج البلاغه می‌فرماید: «أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا؟ كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ، وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ، وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعْتَبُ الْهُدَى، وَ يُسْتَجْلَى الْعَمَى، إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ؛ لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ»؛ کجا هستند کسانی که از روی دروغ و دشمنی با ما ادعا می‌کنند که آنان استواران در علمند؟ در حالی که خداوند درجه و منزلت ما را بلند نموده و مقام آنها را پست قرار داده است، و از نعمت‌های علوم و معارف خود ما را بهره‌مند

فرموده و آنها را محروم ساخته است، و در ایمان و توحید و درجات قرب، ما را داخل کرده و آنان را خارج نموده است. به واسطه ماست که هدایت در میان افراد بشر قسمت می‌شود و هر کس بهره خود را از آن درمی‌یابد و به واسطه ماست که روشنایی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می‌کند و هر کس می‌تواند پرده‌های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیشوایان و رهبران اجتماع پیوسته از طایفه قریش بوده و در آل محمد از طایفه بنی‌هاشم قرار داده شده‌اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست که حکمفرمایان امت از غیر آنها بوده باشند.

3- سیره نبوی

از دیگر دلایل اثبات ضرورت نص، اشاره به سیره پیامبر اسلام (ص) است که هرگاه به جایی سفر می‌کردند یا عازم جهاد بودند، برای خود جانشینی معین می‌کردند. همچنین از سیره آن حضرت (ص) است که تکلیف همه مسائل ریز و درشت - حتی آداب بیت الخلاء و استنجاء - را بیان می‌نمودند و آنها را مهمل باقی نمی‌گذاشتند. حال با این اوصاف چگونه ممکن است مسأله امامت که امری مهم و مربوط به اصل دین است را واگذاشته باشند؟! (بحرانی، 1417ق: 73؛ محقق لاهیجی، 1383: 483). پیامبر (ص) نسبت به امر عظیم خلافت بی تفاوت نبودند، بلکه به فرمان خداوند انسان کامل و جامع شرایطی را به‌عنوان جانشین خود تعیین نمودند و این ممکن نیست مگر به انگیزه تداوم و استمرار هدایت و رهبری جامعه اسلامی، چه آنکه جانشین او در واقع خلقه دوم رسالت اوست که باید آیین و شریعت وی را تبیین و تفسیر نماید و حوایج عموم مردم را در امر دین و دنیا برآورده سازد؛ چنانکه حضرت علی (ع) در خطبه 1 نهج البلاغه در مورد ضرورت امامت می‌فرماید: «وَ خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَاتِهِمْ، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا، بَغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَ لَاعَلَمَ قَائِمٍ»؛ رسول اکرم (ص) در میان شما مردم جانشینانی برگزید که تمام پیامبران

گذشته برای امت‌های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راه روشن و نشانه‌های استوار، از میان مردم نرفتند.

4- لطف بودن نصب امام

یکی دیگر از دلایل اثبات ضرورت نص آن است که همان‌گونه که نصب امام معصوم لطف است و لطف بر خداوند واجب است، نص بر امام نیز لطف است؛ از این‌رو خداوند متعال بر بندگان منت نهاده و در تمام قرون و اعصار حجتی نصب کرده تا به‌واسطه او مردم صراط مستقیم را بیابند و از لغزش و انحراف در امان باشند و این حجت الهی چه در مقام حضور و چه در مقام غیبت، باید هدایت خویش را نسبت به بندگان خدا اعمال نماید؛ چنانکه امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ وَ تَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ العُلْيَاءِ وَ بِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ. وَ قِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الوَاعِيَةَ»؛ شما ای مردم به‌وسیله ما آل محمد از تاریکی‌های جهل و فساد رها گشته و به راه راست قدم نهادید و گام بر فراز اعتلا گذاردید، شب‌های تیره و تاریکی‌ها را به‌وسیله تکاپو و ارشادهای ما پشت سر گذاشتید، ناشنوا بادگوشی که از فریاد رهنما پند نگیرد (نهج البلاغه، خطبه 4).

همچنین ایشان در خطبه 100 می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ»؛ آگاه باشید مثل آل محمد همانند ستارگان آسمان است، آنگاه که یکی از آنها خاموش شود ستاره دیگری آشکار می‌گردد، پس چنان است که نعمت‌های خداوند در شما کامل گردیده و آنچه آرزو دارید را به شما ارائه داده است.

روشن است که امیر المؤمنین (ع) و نیز تمامی انبیاء همانند انسان‌های دیگر دارای دو قوه عقل و شهوت هستند. آن‌ها نیز همانند ما قادرند اشتباه کنند یا مرتکب گناه شوند اما تفاوتی که آنها با مردم عادی دارند در این است که لطف خداوند همیشه شامل حالشان

است. پس امام (ع) در این خطبه نه تنها خود را معصوم دانسته، بلکه سرمنشاء این عصمت را نیز لطف خداوند معرفی کرده است.

امامت خاصه و ادله ضرورت نص

علمای امامی در خصوص امامت خاصه - به‌ویژه اثبات امامت امام علی (ع) - بیشترین تلاش و کوشش را کرده‌اند و گاهی از نصوص جلی و خفی و گاهی از نص فعلی (اظهار معجزه) - و البته گاهی نیز از استدلال عقلی - در خصوص امامت بلافضل امیرالمؤمنین (ع) سخن گفته‌اند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت:

1- نصوص جلی

از آنجا که نام امیرالمؤمنین (ع) به‌طور صریح و آشکار در قرآن مجید ذکر نشده است، پس نص جلی بر امامت آن حضرت در قرآن وجود ندارد، با این حال نصوص متعددی در خصوص امامت و خلافت ایشان وجود دارد که اظهار و تبیین آنها بر عهده پیامبر (ص) گذاشته شده است. بنابراین نص جلی در مورد امامت امیرالمؤمنین (ع) فقط در احادیث نبوی آمده است.

در اینکه کدامیک از نصوص منقوله از رسول خدا (ص)، جلی و کدامیک خفی هستند اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی به جلی بودن یا خفی بودن نصوص توجه داشته و آن را ذکر نموده و دسته‌بندی کرده‌اند و برخی دیگر بدون اشاره به جلی یا خفی بودن، نصوص را ذکر کرده و سند و دلالت آنها را بررسی نموده‌اند. در ادامه به چند نص جلی که مورد استناد بسیاری از بزرگان امامی است اشاره می‌کنیم:

- «عن النبی (ص): أنت الخلیفة من بعدی ...»؛ پیامبر (ص): تو خلیفه بعد از من هستی (عاملی،

1425ق: 3/ 274).

- «عنه (ص): علیٌ ولیکم بعدی»؛ پیامبر (ص): علی ولی شما بعد از من است (همان، 3/ 145).

- «عن الرسول (ص): ... إذا اختلفت الأهواءُ و تفرقت الآراءُ، فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمُ»؛ پیامبر (ص): وقتی دچار اختلاف نظر و تفرقه اندیشه شدید بر شما باد بر متابعت از علی (ع) چرا که وی امام امت و خلیفه بعد از من است (صدوق، 1376: 26).

از نظر اندیشمندان امامی این نصوص به تواتر نقل شده‌اند؛ زیرا شیعیان در زمان‌های مختلف با کثرت و انتشار و تفرقشان در سرزمین‌های مختلف اسلامی، به صورت متواتر اخبار و نصوص مربوط به امامت امام علی (ع) را ذکر می‌کردند، چنانکه احتمال اشتباه آنها یا توافقشان بر کذب و دسیسه در حد صفر بوده است. آنها در این راستا به شبهات مطرح شده از سوی بزرگان اهل سنت نیز پاسخ‌های متعددی داده‌اند. مهم‌ترین و مشهورترین شبهه در خصوص نصوص امامت امام علی (ع) شبهه زیر است:

اگر نص بر امامت علی (ع) موجود و متواتر و مشهور بود، حضرت (ع) بر آن احتجاج می‌نمود و حتی محاربه می‌کرد و حق مشروع خود را باز می‌ستاند؛ زیرا سکوت و تقاعد در مورد آن جایز نیست، به‌ویژه آنکه بعد از قتل عثمان با آنکه امت پیشنهاد خلافت به ایشان دادند، حضرت (ع) امتناع نمود و قبول نکرد. احتمال تقیه و مدارا نیز مردود است؛ چراکه ایشان در شوکت و جایگاه رفیعی به سر می‌برد و به قول فخر رازی: «إِنَّ عَلِيًّا (ع) مَا كَانَ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي الْعِزِّ بِحَيْثُ لَا يُمْكِنُ طَلَبُ حَقِّ نَفْسِهِ وَ مَا كَانَ أَبُو بَكْرٍ فِي الْقُوَّةِ وَ السَّلْطَةِ بِحَيْثُ يُمْكِنُ غَضَبُ الْحَقِّ مِنْ عَلِيٍّ، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ أَنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ فِي غَايَةِ الشَّجَاعَةِ وَ الشَّهَامَةِ وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ؟ عَهَا؟ مَعَ عَلَوِّ مَنْصِبِهَا زَوْجَتَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ؟ عَهُمَا؟ مَعَ كَوْنِهِمَا سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ كَانَا وَ لَدَيْهِ وَ الْعَبَّاسُ مَعَ عَلَوِّ قَدْرِهِ عَمُّهُ وَ كَانَ مَعَهُ حَتَّى رُؤِيَ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ: أُمِدُّ يَدَكَ حَتَّى أَبَا يَعْكَ ...» (رازی، 1353: 440)؛ علی (ع) بعد از وفات رسول خدا (ص) چاره‌ای نداشت و طلب حقیقش برایش ممکن نبود و از طرفی دیگر ابوبکر قوه و سلطه داشت به گونه‌ای که برای او امکان غضب حق علی (ع) وجود داشت. و دلیل بر اینکه علی (ع) در نهایت شجاعت و

شهامت بود این بود که در عین اینکه فاطمه (س) به‌عنوان همسر در کنارش بود و حسن و حسین (ع)، دو سبط رسول خدا (ص) همراهش بودند، عباس با آن همه جایگاه کنارش بود و حتی وی به علی (ع) گفت که بیا تا با تو بیعت کنم

متکلمان امامی به این شبهه چنین پاسخ می‌دهند:

بر علی لازم نبود با قوم منازعه و مخاصمه در طلب حق به نصب حروب و فتنه و آشوب [نماید]، بلکه بر قوم واجب بود سر در قدم او نهند و کمر اطاعت و خدمتکاری بر میان بستن و بر آن حضرت (ع) زیاده از این نبود که امتناع از این امر ننماید و خود را در معرض قبول این شغل در آرد؛ چه امامت و خلافتی که ما حق او می‌دانیم امری است الهی و فرمانی است نبوی و ریاستی است ربّانی و نیابتی است سبحانی و وجوبی است متعلق بر طرفین امام و رعیت ... واجب بر امام و رئیس، در مبدأ امر، اظهار شأن خود است - اگر ظاهر نباشد - و قبول و مباشرت، و واجب بر رعیت و مرئوس، طلب و معرفت امام و رئیس، و بعد از معرفت و وجدان انقیاد و اطاعت. و چون اظهار و تعریف امام و خلیفه از رسول (ص) به صدور نصوص، به فعل آمده بود، واجب بر همه اصحاب مبادرت بود به خدمت امام منصوص علیه و مهیا شدن به جهت قبول امر او و امتثال فرمان وی، نه وا گذاشتن امام و مشغول شدن به تعیین خلیفه و مخالفت کردن نص پیغمبر (ص) ... (محقق لاهیجی، 1383: 491).

بنابراین عدم پرداختن به محاربه و مخاصمه امام علی (ع)، به جهت تقیه، نداشتن یار و یاور به‌اندازه کافی، داشتن تعلق خاطر به حفظ و بقای دین اسلام (ص) و امثال آن بوده است و گرنه هیچگاه از حق مشروع خود کناره نگرفت و از عهده آن شانه خالی نکرد. و اینکه امام علی (ع) در طلب حق خود خرق عادت نکرد و از معجزه و امثال آن استفاده نکرد، دلیلش آن است که این روش و منش انبیاء و اولیاء نبوده که بلافاصله دست به دامان معجزه و خرق عادت شوند و حق خود را از این راه استیفا کنند.

حضرت (ع) در خطبه‌های نهج البلاغه علت محاربه نکردن خود را چنین ذکر می‌نماید:

- جلوگیری از جنگ و درگیری

در خطبه 37 می‌فرماید: «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي».

ابن ابی الحدید این خطبه را بر سیره زندگی امام علی (ع) مشتمل می‌داند که به چند بخش تقسیم می‌گردد و بخش آخر آن، اشاره به مرحله‌ای دیگر از زندگی آن حضرت (ع) دارد که توجه خاص به سفارش‌ها و وصیت‌های پیامبر (ص) در امر خلافت است و می‌فرماید: در امر خلافت نگاه کردم، در حالی که حق مسلم من بود، ولی به دلیل قتال و منازعه، در آن گردن نهادم؛ زیرا طاعت من در برابر رسول خدا (ص) پیش از بیعت من بود و گوش به وصیت‌های رسول گرامی اسلام (ص) نمودم تا امر و قضای الهی بر آن قرار گیرد (هاشمی خوبی، 1306: 142/4).

- تعلق خاطر به حفظ دین

امام (ع) در خطبه 74 می‌فرماید: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جُورٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زَبْرِجِهِ»؛ سوگند به خدا شما دانسته‌اید که من در امر ولایت سزاوارترم به آن از غیر خودم، و سوگند به خدا من خلافت را می‌سپارم هنگامی که امور مسلمین مقرون به سلامت بوده و از ضرر فتنه محفوظ باشد و جور و ستمی بر کسی وارد نشود مگر بر خود من به تنهایی که امارت را سپرده‌ام. و این تسلیم به جهت طلب کردن پاداش و ثواب و فضل آن است، و به جهت بی‌رغبتی در آنچه شما در آن سبقت می‌جوئید و از یکدیگر پیشی می‌گیرید، از زینت‌های گول‌زننده و غرورآفرین و خیالی‌ای است که در امارت و حکومت می‌باشد.

- نداشتن یار و یاور

حضرت (ع) در خطبه 217 می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَكْفَتُوا إِنَائِي وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي، وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُنْعَهُ، فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مُتٌ مُتَأَسِّفًا. فَظَنَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَ لَا ذَابٌّ وَ لَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَيَّ الْقَدَى وَ جَرَعْتُ رِيقِي عَلَيَّ الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَيَّ أَمْرٌ مِنَ الْعَلَقِمِ وَ آلمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْرِ الشَّفَارِ»؛ بار خدایا انتقام مرا از قریش بگیر، به‌درستی که ایشان قطع رحم من کردند و ظرف مرا ریختند و برای زد و خورد با من برای حقی که از دیگری به آن سزاوارتر بودم گرد آمدند و گفتند: آگاه باش که حق آن است که آن را بگیری و حق آن است که آن را از تو بازگیرند پس با غصه و رنج شکیبایی کن یا با تأسف و اندوه بمیر. پس در آن هنگام دیدم مرا یار و دفاع‌کننده و یآوری نیست مگر اهل بیتم که دریغ داشتیم از اینکه مرگ ایشان را دریابد، پس چشم خاشاک رفته را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهن فرو بردم و برای فرو نشاندن خشم صبر کردم به چیزی که از حنظل تلخ‌تر و برای دل از کاردهای بزرگ دردناک‌تر بود.

2- نصوص خفی

از نظر امامیه، پیامبر اسلام (ص) امام علی (ع) را آشکارا و با نص جلی به خلافت و امامت منصوب کرد؛ افزون بر آن، در آیات و روایات نبوی نصوص متعدد دیگری نیز وجود دارد که گرچه به صراحت در امامت و خلافت امیرالمؤمنین (ع) نیستند، اما با مختصر استدلالی دلالت بر امامت آن حضرت (ع) دارند. اندیشمندان شیعی از این دسته نصوص به‌عنوان نصوص خفی (آیات و روایات نبوی) یاد کرده‌اند که نمونه‌هایی از آنها عبارتند از:

- آیات: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/ 55)؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ 59)؛ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده/ 67)؛ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/

3؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب / 33)؛ «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه / 119) و....

- روایات: حدیث غدیر⁸، حدیث منزلت⁹، حدیث ثقلین¹⁰، حدیث سفینه¹¹، حدیث علی مع الحق¹² و

3- نص فعلی یا اظهار معجزه

نص فعلی آن دسته از افعال یا اقوال رسول اکرم (ص) است که بیانگر اجلال و تعظیم امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد؛ مانند تزویج آن حضرت (ع) با حضرت زهرا (س) به‌دست پیامبر اعظم (ص)، بستن عقد اخوت رسول الله (ص) با حضرت علی (ع)، گماشتن حضرت علی (ع) برای امامت نماز جماعت به‌دست رسول خدا (ص) در زمان حیاتشان و ...

برخی از اندیشمندان امامی، دلالت نص فعلی را بیشتر و مؤکدتر از نصوص قولی دانسته‌اند؛ زیرا معتقدند در قول، احتمال مجاز و کنایه و تأویل وجود دارد، اما در فعل چنین نیست. از این‌رو، از نظر اندیشمندان امامی، اهمیت نص فعلی، کمتر از نص قولی نیست. اینکه اظهار معجزه طریق مستقلی در تعیین امام است یا یکی از اقسام نص به‌شمار می‌رود، در لسان متکلمان امامی تبیین صریحی نشده است. اکثر متکلمان آن را ذیل نص فعلی یاد کرده‌اند، اما از ظاهر عبارت برخی دیگر از ایشان چنین برمی‌آید که طریق اظهار معجزه را به‌طور مستقل و در عرض طریق نص بیان کرده‌اند.

8. «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست» (محقق لاهیجی، 1383: 526).

9. «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا بَيْتَ بَعْدِي؛ تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود» (همان: 535).

10. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا - كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي - أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ إِلَيْكُمْ سِتْرَدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي؛ من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم که اگر آنها را دستاویز قرار دهید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند. ای مردم بشنوید! من به شما رساندم که شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، پس من از شما درباره رفتارتان با این دو یادگار ارزشمند سؤال خواهم کرد، یعنی کتاب خدا و اهل بیتم» (کلینی، بی تا: 294 / 1).

11. «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَهَا نَجَّى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ فِي مِثْلِهَا شِمَا كَشْتِي نُوحٍ اسْت، هَر كَسْ بَهْ اَيْن كَشْتِي دَاخِل شُود نَجَات مِي يَابَد وَ هَر كَسْ جَا بَمَانَد، غَرَق مِي شُود» (صدوق، 1378: 27 / 2).

12. «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ؛ علی با حق است و حق با علی» (مفید، 1413: 97).

نتیجه گیری

نهج البلاغه یکی از متونی بسیار مهم شیعیان است که می تواند معیاری برای درستی و نادرستی و حتی راستی آزمایی تعالیم اعتقادی امامیه قرار گیرد. با توجه بدان چه در متن نوشتار حاضر بیان گردید، باید گفت که حضرت (ع) در خصوص موضوع نص معتقدند امامت امری است از سوی خداوند که تنها تحت اراده و اختیار او می باشد و با نص بر عهده امام قرار می گیرد و ادله اثبات ضرورت نص در امامت عامه عبارتند از: پوشیده بودن عصمت امام، مخفی بودن افضلیت امام، سیره نبوی و لطف بودن نصب امام، و ادله اثبات ضرورت نص در امامت خاصه عبارتند از: نصوص جلی، نصوص خفی و نص فعلی که توضیح و تبیین هر یک به طور مجزا بیان گردید.

فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. آملی، سید حیدر، جامع الأسرار و منبع الأنوار (ضمیمه رساله نقد النقود فی معرفة الوجود)، تصحیح هانری کربن، ترجمه سیدجواد طباطبایی، تهران: علمی و فرهنگی و انجمن ایران شناسی فرانسه، 1368.
4. ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، بیروت: دارالإحياء التراث العربی، 1408ق.
5. امیرخانی، علی، «نظریه نص از دیدگاه متکلمان امامی»، فصلنامه امامت پژوهی، دوره 3، ش 10، 1392.
6. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامة، قم: مجمع الفکر الإسلامی، 1417ق.
7. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، الأربعین فی أصول الدین، حیدرآباد دکن: مطبعة دارالمعارف العثمانیة، 1353ق.
8. شرف الدین، سید عبد الحسین، اجتهاد در مقابل نص، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1385.

9. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *الأمالی*، تهران: کتابچی، 1376.
10. -----، *عیون اخبار الرضا*، تهران: انتشارات جهان، 1378.
11. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، *الاقتصاد فیما يتعلق بالإعتقاد*، النجف الاشرف: منشورات جمعیه منتدی النشر، 1399ق.
12. طوسی، خواجه نصیر، *رسالة الإمامة (ضمیمه تلخیص المحصل)*، بیروت: دارالأضواء، 1405ق.
13. عاملی، حر، *اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات*، بیروت: اعلمی، 1425ق.
14. عسکری، سیدمرتضی، *معالم المدرستین*، تهران: مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لأهل البيت، 1426ق.
15. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
16. قلی زاده، احمد، *واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه*، تهران: بنیاد پژوهش های علمی فرهنگ نور الاصفیاء، 1379.
17. محقق لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، *گوهر مراد*، تهران: نشر سایه، 1383.
18. مبرد، ابی العباس محمد بن یزید، *الکامل فی اللغة و الأدب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه العصریه، 1427ق.
19. مسعودی، علی بن الحسین بن علی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت: دارالاندلس، بی تا.
20. مفید، محمد بن محمد، *الفصول المختارة*، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، 1413ق.
21. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1386.
22. ملکی اصفهانی، مجتبی، *فرهنگ اصطلاحات اصول*، قم: انتشارات علامه، ج 2، 1381.
23. نراقی، ملا محمد مهدی، *انیس الموحدين*، تصحیح قاضی طباطبایی، تهران: 1369.
24. هاشمی خویی، حبیب الله، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تهران: مکتبه الاسلامیه، 1306.
25. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر، بی تا.